

گفتمان انقلاب اسلامی و اندیشه عدالت ساختاری برای جهانی عاری از خشونت

دکتر علی آدمی

استادیار دانشگاه علامه طباطبایی
aliadami2002@yahoo.com

سعیده ابویسانی

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبایی
s.abavisany@gmail.com

چکیده

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های روابط بین‌الملل برقراری صلح و پرهیز از خشونت و جنگ، است. برای این منظور، مانیفست‌ها و منشورهای بین‌المللی تقریر گشته و سازمان‌ها و نهاد‌های همکاری فراوانی میان دولت‌ها ایجاد شده است. هدف از این اقدام، هماهنگی میان منافع کشورهای و حل و فصل مسائل میان آنها به شیوه‌ی مسالمت‌آمیز بوده است. اما آنچه اکنون مشاهده می‌شود شکست فزاینده‌ی این تجربه است. در شرایط کنونی، شاهد نوعی خشونت ساختاری در روابط بین‌کشورها هستیم که ناظر بر نحوه‌ی توزیع قدرت میان آنان و نگاه تک‌بعدی به حقوق است. گفتمان انقلاب اسلامی به‌عنوان یک یادگفتمان در برابر گفتمان غربی حاکم بر روابط بین‌الملل، مبانی نظری متفاوتی را برای تنظیم مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ارائه می‌دهد. در این میان، اصل «عدالت» یکی از مهم‌ترین ابتکاراتی است که انقلاب اسلامی ایران سعی نموده با محوریت آن مبانی نظری نوینی را پایه‌ریزی کند. اصل عدالت، به‌عنوان اصل مبانی، مطلق و «حسن در مجموع»، در مانیفست‌ها و پیمان‌های بین‌المللی و در تلاش برای رسیدن به صلح به‌شدت مورد غفلت قرار گرفته است. سؤال اینجاست که چگونه گفتمان عدالت ساختاری انقلاب اسلامی می‌تواند صلح و ثبات جهانی ایجاد نماید؟ عدالت ساختاری بر نبود انحصار قدرت در نظام بین‌المللی تأکید دارد. اقتضای این امر برقراری توازن حق‌مدار است. در نتیجه، نظام مبتنی بر عدالت ساختاری، نظام شبکه‌ای با میزان متناسبی از

قدرت کشورهاست که با استفاده از دو نوع عدالت تکوینی و تشریعی، روابط میان کشورها را عادلانه تنظیم کرده و خروجی آن را با معیار عدالت محک می‌زند. در این نظام، خشونت‌ها نتیجه طبیعی ساختار و قوانین بین‌المللی و مشروعیت یافته به‌وسیله آنان نیستند و در عین حال ضمن کاهش شدید گستره آنان، حالت موردی پیدا می‌کنند. **کلیدواژه‌ها:** انقلاب اسلامی، عدالت ساختاری، خشونت ساختاری، نظام سلسله‌مراتبی، انحصار قدرت، توازن حق‌مدار.

مقدمه

امروزه خشونت، ناامنی و ظلم به‌عنوان جزء لاینفک اداره مناسبات بین‌المللی دیده می‌شوند. خشونت در روابط بین‌الملل آن قدر گسترش پیدا کرده است که نمی‌توان آن را پدیده‌ای موردی و غیرساختاری تلقی کرد. بنابراین باید ریشه و علت آن را در تفکر و ساختار حاکم بر روابط بین‌الملل جستجو کرد. توجه به این نکته ضروری است که توسل به خشونت به‌طور گسترده، در صورتی که بستر قانونی آن وجود نداشته باشد، امکان‌پذیر نیست. در وضعیت کنونی نیز به‌نظر می‌رسد این ساختارها و قوانین بین‌المللی هستند که علی‌رغم هدف اولیه‌ای که مطرح می‌شوند، یعنی برقراری صلح و امنیت بین‌المللی، به روند گسترده شدن خشونت کمک می‌کنند. ساختارهای بین‌المللی کنونی به‌لحاظ مبنایی که بر آن استوارند دارای ضعف بنیادی‌ای هستند که به‌راحتی این فرصت را در اختیار قدرت‌ها می‌گذارند که اعمال منفعت‌جویانه خود را از طریق ساختارها و با پشتیبانی آنان پیگیری کنند. در این میان تفاوتی بین سیاست‌هایی که صلح ایجاد می‌کنند یا مقوم آن هستند یا سیاست‌هایی که خشونت‌زا و ظلم بنیاد است، وجود ندارد و همه‌ی آنها در روند عبور از این ساختارها آلوده به ظلم و زایل شدن حقوق می‌شوند. در مقابل، بازسازی تفکر و ساختارها نقش تعیین‌کننده و اصلی را در تقلیل خشونت و ظلم خواهند داشت. در این مقاله، ابتدا وضع موجود در باب خشونت را بررسی کرده سپس به تحلیل مبنای فکری‌ای که عامل ایجاد این نوع از خشونت شده است، خواهیم پرداخت. در ادامه با معرفی و بازشناسی اهمیت اصل عدالت به‌عنوان ایده‌ی بنیادین گفتمان انقلاب اسلامی در ساختارسازی و تقریر قوانین، به معرفی نوع تلقی عدالت در انقلاب اسلامی یعنی عدالت ساختاری خواهیم پرداخت و چگونگی تقلیل خشونت و برقراری صلح و ثبات ساختاری را در قالب عدالت ساختاری به بحث می‌گذاریم.

بازشناسی ماهیت و علل خشونت ساختاری در روابط بین‌الملل

امروزه قوانین بین‌المللی که از مهم‌ترین ارکان جلوگیری از خشونت هستند، برای اجرا از وجود سازوکاری مناسب بی‌بهره‌اند. در واقع، التزام به این قوانین زیر سایه التزام به کسب منافع ملی کشورها مورد اجحاف قرار گرفته و بدین ترتیب نه‌تنها مانع از بروز خشونت میان کشورها نمی‌شود، بلکه در گامی فراتر، به‌علت تفاوت فاحش قدرت و ثروت میان کشورها، به ابزار اعمال زور توسط قدرت‌ها تبدیل شده و با رسمیت‌بخشی به اقدامات آنان، هزینه‌های خشونت را برای ایجادکنندگان آن کم می‌کند.

اظهارات قانونی امپریالیستی گرچه به طور مستقیم از سوی نهادهای نظامی، قضائی، اجرائی یا اداری صادر شده باشد، «قانون عالی جهان» تلقی می‌شوند؛ یعنی بالاتر از قوانین بین‌المللی و پروتکل‌هایی که مقامات غیرامپریالیستی و کارشناسان حقوقی ساخته‌اند. این سخن بدان معنا نیست که حاکمان امپریالیستی، قوانین بین‌المللی را به کلی کنار می‌گذارند. آنها تنها این قوانین را به صورت انتخابی در برابر مخالفان خود به ویژه علیه حاکمان و ملل مستقل اجرا می‌کنند تا مداخله و تجاوز امپریالیستی را توجیه کنند. از این رو، «پایگاه‌هایی قانونی» برای برچیدن یوگسلاوی یا حمله به عراق و ترور حاکمان آن هستند. (پتراس، ۱۳۹۱: ۵۸).

در واقع آنچه اکنون در حوزه‌ی روابط بین‌الملل به‌عنوان قانون‌های بین‌المللی تقریر و تصویب می‌شود، قانون‌های نظام سلسله‌مراتبی یا هرمی است که در راستای قوام این ساختار و تأمین منافع کشورهای رأس هرم تفسیر و اجرا می‌شوند. همین موضوع سبب شده است که نقض صلح و بروز خشونت، حالت موردی و استثناء نداشته باشد، بلکه در نقطه مقابل، خروج طبیعی ساختارها و نظامات اندیشه‌ای و رفتاری کشورهاست. اکنون حتی رجوع به ساختارها برای تصمیم‌گیری و تأمین منافع، دولت‌های رجوع‌کننده را به سبب امتیازاتی که باید بدهند، ناگزیر از نادیده گرفتن بخشی از حقوق خود یا حقوق دیگر دولت‌ها می‌کنند. علاوه بر اینکه آشکارترین خشونت‌ها و عیان‌ترین ظلم‌ها در ساختارهای کنونی، متناسب با منافع کشورهای رأس هرم، یا نادیده گرفته می‌شوند یا مهر تأیید و رسمی شدن می‌خورند. بدین ترتیب ارزش‌هایی مانند حقوق بشر، حق انتخاب، استقلال کشورها، حقوق غیرنظامی‌ها و قوانین مربوط به سلاح‌های جنگی، بی‌معنا شده و جایگاه حق خود را از دست داده‌اند. از طرفی دیگر، نهادهای قضائی نیز

پشت سر این نوع قانون‌گذاری و عملکرد دولت‌ها حرکت می‌کنند و به آن مشروعیت می‌بخشند. علاوه بر این، قانون بین‌المللی به اندازه‌ای که مؤثر است، تنها در مورد قدرت‌های ضعیف‌تر و رژیم‌هایی به کار گرفته می‌شود که قدرت‌های امپریالیستی آنها را به عنوان متجاوز تعیین می‌کنند. فرآیندهای قضائی، از جمله انتصاب قضات و دادستان‌هایی که قوانین بین‌المللی را تفسیر می‌کنند، جرم و جنایات بین‌المللی و بازداشت‌ها را بررسی می‌کنند و احزاب مجرم را محکوم و مجازات می‌کنند، تحت تأثیر قدرت‌های حاکم امپریالیستی هستند. به عبارت دیگر، کاربرد و اختیارات قوانین بین‌المللی، انتخابی‌اند و دستخوش محدودیت‌های اعمال شده به وسیله آرایش قدرت امپریالیستی و ملی هستند. قوانین بین‌المللی در بهترین حالت می‌توانند یک قضاوت اخلاقی یا یک پایه بر اهمیت برای تقویت ادعاهای سیاسی کشورها، رژیم‌ها و مردمی بنا کنند که به دنبال جبران جنایات جنگی امپریالیستی و غارت اقتصادی هستند. (پتراس، ۱۳۹۱، ۵۷ - ۵۶).

بدین ترتیب آنچه تحقق پیدا کرده است، تنظیم روابط بین‌الملل بر مبنای همکاری و حل و فصل مسالمت‌آمیز روابط بین‌الملل نیست، بلکه شاهد شکل‌گیری خشونت و ظلم ساختاری در عرصه بین‌المللی هستیم. اکنون واقعیت این را نشان می‌دهد که ساختارها و سازمان‌های بین‌المللی که با مشارکت اکثریت کشورها ایجاد شده‌اند، نه تنها در اجرای قوانین بین‌المللی و حل مسالمت‌آمیز مسائل موفق نبوده‌اند، بلکه اصولاً چیدمان قوانین و قضاوت‌ها به گونه‌ای است که بر حرکات منفعت‌طلبانه صاحبان قدرت صحنه گذاشته و در این میان، صلح که از مهم‌ترین اصول اعلامی برای تشکیل این ساختارها اعلام شده است، قربانی این ساختارها می‌شود.

بنابراین با این واقعیت مواجه هستیم که تجربه ایجاد سازمان‌ها و قوانین بین‌المللی با ادعای ایجاد صلح و تقلیل جنگ و ناامنی نه تنها موفق نبوده است، بلکه در نقطه مقابل زمینه‌ساز ایجاد خشونت و ظلم ساختاری شده است.

به نظر می‌رسد علت آنکه اکنون خشونت حالت موردی و استثناء ندارد بلکه کاملاً ساختاری و در نتیجه اعمال سلیق در تصویب و اجرای قوانین بین‌الملل، به شکل رسمی آن، است، به ریشه فکری و اندیشه‌ای برمی‌گردد که بنای ساختار و قضاوت‌ها و وضع قوانین بر آن است. ساختارها و نهادهای بین‌المللی و قوانین آنها به‌طور مبنایی ریشه در لیبرالیسم دارد. علی‌رغم طرح قوی نظریه رئالیسم، ساختارها و تصمیمات مهم اتخاذ شده در سال‌های پس از جنگ

دوم جهانی، که عمدتاً با رهبری امریکا صورت پذیرفت، تحت تأثیر اندیشه‌های لیبرالیستی به خصوص لیبرالیسم امریکایی بوده است. می‌توان گفت ارزش‌ها و اصول بنیادین در لیبرالیسم مانند آزادی و خردمحوری و منفعت‌طلبی، به قوت خود زنده هستند. گرچه پس از جنگ دوم جهانی، شاهد همت کشورها در افزایش قدرت هستیم، تشکیل سازمان‌های متعدد برای ایجاد همکاری بین کشورها در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی و تأکید بر اصل عقلانیت ابزاری و فایده‌گرایی در سیاست خارجی نشان‌دهنده‌ی زنده و پویا بودن مبانی فکری لیبرالیسم پس از جنگ دوم جهانی است. با وجود اینکه لیبرالیسم در دهه‌های ۱۹۴۰-۱۹۳۰ با انتقادات زیادی روبرو شد و با عنوان «آرمان‌گرایی» و «ایدئالیسم» تقریباً به حاشیه رانده شد، اما توانست در اشکال نوینی بارها و بارها به شکل جدی در درون رشته احیا شود و سنت واقع‌گرایی را به چالش بکشد.

در ادامه مقاله به ارزیابی عملی تفکر لیبرالیستی در عرصه روابط بین‌الملل خواهیم پرداخت.

لیبرالیسم و نظام سلسله‌مراتبی

به نظر می‌رسد عمده انتقادات وارد بر لیبرالیسم، از این موضوع نشأت می‌گیرد که لیبرالیسم «آزادی» را محور اصلی قضاوت‌ها و شاخص اصلی تعیین حدود و ثغور سایر اصول قرار داده است. لیبرالیسم در تلاش خود برای رهایی انسان از قیود آزاردهنده قرون وسطی، اصل آزادی را در محوریت تعریف خیر و شر قرار می‌دهد به امید اینکه آرامش و خوشبختی فرد را برای او به ارمغان بیاورد. «نظریه لیبرال یک آموزه سیاسی است که به آزادی به‌عنوان شرطی جهت خوشبختی انسان می‌نگرد» (توحید فام، ۱۳۸۲: ۱۷۵). لیبرالیسم با تکیه بر آزادی و خودمختاری فرد، قیود اخلاقی و مذهبی را منزوی و فردگرایانه تعریف می‌کند و به انسان اجازه می‌دهد در قالب یک رقابت با دیگران سعی کند به آنچه برای خود مطلوب می‌داند برسد. در این تفسیر سایر اصولی که برای نظام‌سازی لازمند در سایه آزادی تعریف می‌شوند و حدود و ثغور بایدهای دیگر را باید بزرگ‌تری به نام آزادی تعیین می‌کند. بررسی دقیق‌تر از آزادی این نکته را نشان می‌دهد که خود این اصل هم در لیبرالیسم دچار حد و حدود می‌شود. البته منظور نگارنده ادعای لیبرال‌ها مبنی بر آزادی و اختیار انسان تا جایی که مزاحم آزادی دیگری نباشد، نیست. فرمانروایان در مورد عدالت، چه در جوامع سرمایه‌داری و چه در مستعمرات و کشورهای

فقیر، به مردمان محروم و توده‌های زحمتکش و به گفته‌ی خودشان وابستگان طبقات «مادون» وعده می‌دهند که با حفظ و چهارچوب نظام سرمایه‌داری، استعمار و استثمار توده‌ها، می‌توان با جلب نظر و عنایت صاحبان سرمایه‌ها و با توجه دادن این «بزرگان» به فقر فقرا و یاری جستن از احساسات بشردوستانه‌ی آنان، به اجرای اصلاحات و استقرار عدالت اجتماعی از راه ایجاد بنگاه‌های حمایت از فقرا (خصوصی و دولتی) و گردآوری صدقه و بخشش در چهارچوب دولت رفاه، امیدوار بود. به هر روی، توده‌های محروم و تهیدست نباید از جاده ادب و آرامش خارج شوند و به اعتراض‌های جمعی نسبت به نظام اقتصادی و سیاسی حاکم بپردازند (رواسانی، ۱۳۸۲: ۱۵۳).

لیبرالیسم با برنامه‌ریزی برای زندگی انسان و قراردادن او در بخشی از نظامی که می‌سازد، او را عهده‌دار نقش خاصی می‌کند که موظف به انجام آن است. آزادی به‌عنوان اصل مبنایی لیبرالیسم و همچنین خردگرایی، عدالت، اخلاقی فردی، دین فردی و سایر اصول مورد اهمیت لیبرالیسم که در ذیل آزادی تفسیر و تعریف می‌شوند، همگی در چهارچوب نقشی که بازیگران عهده‌دار شده‌اند تبیین می‌شود. در این میان، شاهد شکل‌گیری نظامی سلسله‌مراتبی خواهیم بود که وظایف بازیگران بنابر مرتبه‌ی آنان تعریف خواهد شد. هرچه از رأس سلسله‌مراتب و یا هرم، به قاعده هرم برویم، از ارزش اصول لیبرالیسم کاسته و به اهمیت وظایف بازیگران برای حفظ کلیت سیستم اضافه می‌شود. بنابر آنچه گفته شد منظور از محدودیت آزادی در لیبرالیسم، احترام به آزادی تا حد حفظ احترام به نظام حاکم سیاسی و اقتصادی است. رویکرد توزیع نابرابر آزادی میان کشورها برحسب قدرت و ثروت، بازنده یا برنده بودن در جنگ‌ها و ایدئولوژی‌ای که به آن پایبند هستند، منجر به رسمی و قانون شدن نظام طبقاتی و سلسله‌مراتبی میان کشورها شد.

در توضیح اینکه چرا آزادی در نظر لیبرالیسم، اکنون به ایجاد و حفظ نظام سلسله‌مراتبی منجر شده است باید گفت که ایده آزادی ابتدا توسط طبقه توانگر و دارای قدرت، مطرح و پیگیری شده و طبیعی است در این شرایط، این طبقه توانمند و دارای قدرت و ثروت هستند که حدود آزادی را تعریف کرده و بیشترین بهره را از تمسک به آن خواهند برد و همچنین معنای مفاهیم کلیدی مانند صلح و استقلال و رفاه را تعبیر و تفسیر کرده و براساس تفسیرهای خود عمل می‌کنند. در این میان، طبقات ضعیف و کم‌توان، مجاب می‌شوند که برای پیشرفت، باید

ملتزم به جهان‌بینی طبقات توانگر باشند.

درواقع تعریف آزادی توسط صاحبان قدرت و توان، لیبرالیسم را به سمت حفظ قدرت این طبقه و ایجاد نظام سلسله مراتبی قانونی برد. نظریات لیبرالیسم، با نادیده گرفتن توزیع پیش از تولید، (ر.ک. به: صدر، ۱۳۹۳: ۲) یا به عبارت دیگر، نحوه‌ی توزیع قدرت و ثروت میان کشورها در نقطه صفر، آزادی را مطرح می‌کند و در گام بعدی، ساختاری سیاسی-اقتصادی متناسب با حفظ وضع موجود را برای رسیدن به آزادی مورد ادعای خود تجویز می‌کند. این رویکرد سبب می‌شود بیشترین کسانی که از تمسک به آزادی منتفع می‌شوند، کشوری‌های دارای قدرت و ثروت و درواقع کشورهایایی باشند که حکمرانانشان در آن سوی جهان هم حکمرانی می‌کردند. ساختار سیاسی اقتصادی‌ای که توسط منادیان لیبرالیسم مطرح شد نه تنها این تفاوت را در بهره‌برداری لحاظ نکرد، بلکه مقوم این ساختار سلسله مراتبی هم شد و درواقع به آن شکل رسمی و قانونی بخشید. در این میان طرح ایده وضعیت نخستین توسط اندیشمندانی مانند رالز و تصور جامعه‌ای فرضی که انسان‌های خردمند در شرایط یکسان و برابر و در حجاب جهل برسر اصول به تفاهم برسند، صرفاً نوعی پاک کردن صورت مسئله است و نه پاسخ‌گویی به آن. در حالی که به نظر می‌رسد اگر همین اصل آزادی توسط کشورهای ضعیف و غیرمستقل مطرح می‌شد، تعریف متفاوتی به خود می‌گرفت و نظام متفاوتی برای رسیدن به آن تجویز می‌شد.

نظام سلسله مراتبی و ساختاری شدن خشونت

نتیجه شکل‌گیری نظام سلسله مراتبی در عرصه‌ی بین‌المللی دو واقعیت است. اول اینکه در این ساختار، چرخش قدرت عمده‌ای رخ نمی‌دهد. به این معنا که کشورهای مادون همیشه پایین نگاه داشته می‌شوند و کشورهای طبقات بالا همیشه مافوق خواهند ماند. این مهم یعنی؛ فرصت تغییرهای چشم‌گیر و رو به پیشرفت به کشورهایی که در توزیع پیش از تولید عقب‌مانده بودند، داده نخواهد شد و در نتیجه توازن قدرت میان کشورها ایجاد نمی‌شود. در این صورت تمسک به خشونت در جهت کسب منافع بیشتر، هزینه کمتری خواهد داشت.

بنابراین آنچه گفته شد در نظام هر می، آزادی مطلق برای طبقه فرمانروا و حاکم مصداق پیدا می‌کند و آزادی مشروط به حفظ ساختار طبقاتی، مبتنی بر سرمایه‌داری لیبرالیستی، برای طبقات مادون محترم شمرده می‌شود و هر طبقه برای حفظ وضع موجود و رسیدن به مقدار

مطلوبی از منافع خود که کلیت سیستم آن را تعیین کرده است، در خدمت منافع بازیگران طبقه مافوق خود قرار می‌گیرد و نیز هم‌زمان طبقه مادونش را در خدمت منافع خود قرار می‌دهد. یعنی روابط بین طبقات هرم در آن، بر مبنای آزادی نیست. بلکه روابط کشورها بر پایه‌ی استخدام‌گیری است. طبقه مادون هرم که شامل کشورهای ضعیف اقتصادی و یا فرهنگ دورتر از رأس هرم (که عمدتاً به‌عنوان فرهنگ پست‌تر معرفی می‌شوند) می‌شود، برای بقا و ارتقای خود، باید در خدمت منافع کشورهای طبقات میانی هرم قرار بگیرند و نیز طبقات میانی برای رسیدن به حدی از منافع که رأس هرم برای آنها مجاز دانسته، باید در خدمت منافع آنها دربیایند. این نوع توزیع نابرابر آزادی در عین وجود تفاوت در قدرت و ثروت، سبب شده است که کشورهای رأس هرم، توانایی و آزادی عمل برای اعمال اجبار و خشونت برای تغییر رفتار کشورها را داشته باشند.

ریشه‌ی دیگر وجود خشونت ساختاری، این است که نحوه‌ی التزام کشورها به قوانین تقریر و تصویب‌شده بین‌المللی از بالا به پایین هرم قدرت متفاوت است. در واقع اصول اجماع‌شده بین‌المللی بیش از اینکه برای اجرا تصویب شده باشند برای استفاده به‌عنوان اهرم فشار کشورهای رأس هرم برای پیشبرد منافع اقتصادی و سیاسی آنها تقریر شده‌اند. این واقعیت نشان دهنده‌ی «یکی از مهم‌ترین معایب نادیده‌گرفتن نظام طبقاتی است که در نتیجه‌ی آن منافع طبقات مختلف و تلاش آنها برای رسیدن به این منافع نادیده گرفته می‌شوند» (رواسانی، ۱۳۸۲: ۱۵۳). چرا و با تکیه بر چه اصلی باید انتظار داشته باشیم طبقات مختلف قدرت و ثروت، همگی بر سر اصل نادیده گرفتن منافع خود به نفع منافع جمعی به تفاهم و اشتراک برسند؟

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت نظام هرمی‌ای که در نتیجه تمسک کشورها به اصل آزادی به‌عنوان محرک درونی در عین وجود تفاوت فاحش قدرت و ثروت میان آنها ایجاد شده است، به واسطه شیوه وضع قوانین و تفسیر آنان، در راستای منافع کشورهای رأس هرم عمل می‌کند. حمایت قانونی و قضائی از اقدامات منفعت‌طلبانه این کشورها توسط ساختارهای این نظام، به‌علاوه روند ضعیف نگه‌داشتن کشورهای مادون هرم، عامل اصلی بروز خشونت، جنگ و ناامنی در عرصه روابط بین‌الملل است که نتیجه طبیعی نوع ساختارهای کنونی و قوانین استخراج شده از آنان محسوب می‌شود. بنابراین می‌بینیم که برای برقراری صلح، جنگ‌های گسترده به‌راه انداخته می‌شود که در آن حتی به قوانین بین‌المللی در مورد جنگ نیز اعتنائی نمی‌شود.

بنابراین علی‌رغم تلاش لیبرالیسم در جهت برقراری صلح و تقلیل خشونت، اکنون خشونت حالت موردی و استثناء نداشته و امروزه ما با خشونت ساختاری مواجه هستیم که رسمیت و مشروعیت خود را مدیون این ساختارها و قوانین بین‌المللی است.

گفتمان انقلاب اسلامی و روابط بین‌الملل

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سعی فراوانی برای تشریح اصول گفتمان آن در عرصه‌ی بین‌المللی انجام شد. از آنجایی که صلح و از بین رفتن خشونت، از مهم‌ترین دغدغه‌های اندیشه‌های سیاسی بوده است، مقالات متعددی درباره‌ی نوآوری گفتمان انقلاب اسلامی برای تحقق این آرمان بین‌المللی بحث کرده‌اند.

برخی از نظریات در مورد بازتاب گفتمان انقلاب اسلامی در روابط بین‌الملل، به ورود مجدد دین به عرصه روابط بین‌الملل اشاره می‌کند.

بی‌تردید یکی از آثار و پیامدهای انقلاب اسلامی ایران، احیای نقش دین در روابط بین‌الملل است. زیرا اولاً، انقلاب اسلامی به تأسیس جمهوری اسلامی ایران انجامید که براساس آموزه‌های یک دین الهی استوار شده و رفتار می‌کند، ثانیاً، در اثر انقلاب اسلامی جنبش‌های اسلامی تقویت و توسعه یافته که نقش تعیین‌کننده‌ای در روابط بین‌الملل ایفا می‌کند و سرانجام در اثر این تحولات اسلام به صورت یک نیرو و متغیر اساسی در روابط بین‌الملل درآمده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۲۶).

در ادامه این مقاله به این نکات اشاره می‌کند که سکولاریسم در روابط بین‌الملل به معنای عدم نقش‌آفرینی دین به عنوان یک عامل تعیین‌کننده تدوین قوانین و اداره امور و نیز تنظیم سیاست‌خارجی دولت‌هاست. طبیعتاً با اهمیت پیدا کردن دین و مراجع دینی، گفتمان سکولاریسم در روابط بین‌الملل متزلزل می‌شود. در این شرایط است که رویه پیگیری اهداف و منافع به هر شکل و بدون در نظر گرفتن قیود مذهبی پایان می‌یابد.

سؤالی که این نوع نگاه به آن پاسخ نمی‌دهد، چگونگی فرآیند انتخاب یک دین مشترک میان همه‌ی انسان‌ها و نیز چگونگی التزام همه‌ی آنها به یکسان‌پنداری از نقش دین در حوزه روابط بین‌الملل است. در شرایطی که به سبب تعدد تربیت‌ها و جهان‌بینی‌ها نمی‌توانیم از دین واحد و در نتیجه مفروضه‌های دینی واحد صحبت کنیم چگونه می‌توانیم انتظار داشته باشیم که با

نقش آفرینی دین، قوانین واحد رفتاری برای همه‌ی کشورها ایجاد شود؟ در این میان اگر حتی بخواهیم به اصول اخلاقی و فطری مشترک میان همه‌ی انسان‌ها بسنده کنیم این ابهام باید پاسخ داده شود که چرا قوانین مشترک تفریر و تصویب شده‌ی بین‌المللی که اقبال و امضای اکثریت کشورها را با خود دارند، نتوانسته است از بروز ظلم و خشونت پیشگیری کند؟ اینجاست که می‌توان ادعا کرد صرف وجود اندیشه یا دین یا قوانین مشترک نمی‌تواند در جلوگیری از خشونت نتیجه مطلوب دهد. خصوصاً اینکه نگاه ورود دین به عرصه روابط بین‌الملل ساختاری نباشد. در این صورت است که با تفسیرهای افراطی از دین، راه برای خشونت و تقابلات پرهزینه بازتر می‌شود.

نگاه دیگری که به اصول گفتمان انقلاب اسلامی در روابط بین‌الملل پرداخته است، اشاره به مبانی دیپلماتیک سیاست خارجی امام خمینی داشته است. در این نگاه، ضمن تأکید بر مبانی ایدئولوژیک انقلاب اسلامی، این نکته بیان شده است که قواعد پایه نظام بین‌الملل که از دید اسلام نیز پذیرفته شده است، باید بستری برای تعامل با دیگر کشورها باشد.

نشانه‌ها و دال‌های دیپلماتیک برجسته در گفتمان سیاست خارجی امام عبارت‌اند از احترام متقابل، اصالت روابط حسنه؛ عدم مداخله؛ صلح طلبی؛ همزیستی مسالمت‌آمیز؛ پایبندی به معاهدات و تعهدها؛ اصالت مذاکره و رایزنی‌های دیپلماتیک؛ تعامل گرایی و تنش‌زدایی. (اسدی، قنوتی و رضایی پناه، ۱۳۹۴: ۲۱)

در این نگاه، التزام امام به مصلحت بزرگ حفظ نظام، زمینه واقع‌گرایی و ارزیابی توان عینی نظام بین‌الملل و تنظیم سیاست خارجی بر اساس آن را فراهم کرده است. در نتیجه این نوع نگاه، انقلاب اسلامی علی‌رغم داشتن پایه‌های قوی ایدئولوژیکی مخالف با ایدئولوژی حاکم و انتقادهای اساسی به نظام بین‌الملل توانسته است در این عرصه عمل کند.

مسئله‌ای که در این نوع نگاه نادیده گرفته شده این واقعیت است که مبانی دیپلماتیک مطرح شده، همان مبانی‌ای هستند که توسط غالب سیاست‌مداران دنیا اعلام می‌شوند و در واقع جزئی از هنجارهای پذیرفته شده بین‌المللی به‌شمار می‌روند. آیا بیان التزام به این هنجارها توسط دولت مردان دنیا تاکنون توانسته است در روابط بین‌الملل، روابطی عاری از خشونت و ظلم سازماندهی کند؟

بعد دیگری که در اصول گفتمان انقلاب اسلامی، بیان شده، عدالت است.

انقلاب اسلامی نقطه عطفی در تاریخ ایران به شمار می‌رود که مفاهیم تازه‌ای را به حوزه گفتمانی ایران وارد کرد. این انقلاب که بر پایه‌ی اندیشه سیاسی مکتب تشیع شکل گرفته، نظریه‌ای خاص از عدالت را که بر آموزه‌های شیعی تکیه داشته، در طول این سال‌ها پیگیری کرده است. (خواجه سروی، ۱۳۸۶:۱)

در این نگاه بیان می‌شود که اجرای عدالت با توجه به اقتضانات عملکردی دولت‌ها شیوه‌های متفاوتی به‌خود می‌گیرد.

این نگاه گرچه برای تنظیم روابط بین‌الملل به عنصر کلیدی عدالت اشاره کرده است اما به‌نظر می‌رسد این زاویه دید به عدالت، عمل‌گرایانه و قائم به دولت‌ها باشد. در این صورت نمی‌توان توقع داشت عدالت وابسته به نگاه و بینش دولت‌های مختلف، تضمینی برای اجرای به‌حق آن داشته باشد. در عرصه‌ی کنونی بین‌المللی که فاقد مرجع واحد مستقل دارای حاکمیت است، دولت‌ها از یک طرف انحصار قدرت را دارا هستند و از طرف دیگر بیش از هر چیز تابع منافع خود هستند. نسبت دادن شیوه‌ی برقراری عدالت به تفکر دولت‌ها، تکثری از روش‌های ایجاد عدالت را به‌همراه خواهد داشت که امکان تضاد و تقابل بین آنان زیاد است.

عدالت مهم‌ترین ابتکار انقلاب اسلامی

اگرچه گفتمان انقلاب اسلامی، اصول و ارزش‌های مختلفی را در روابط بین‌الملل وارد کرده است و نظریات فوق‌هریک معرف یکی از آنها بوده‌اند، اما مشاهده‌ی مواضع رهبران انقلاب اسلامی و تقریرکنندگان قانون اساسی آن، این امر مهم را نشان می‌دهد که مهم‌ترین اصلی که انقلاب اسلامی فارغ از تفاوت ملیت‌ها و ادیان، به‌دنبال تحقق آن برای همه است به‌طوری که حتی بسیاری از سیاست‌گذاری‌ها و رویکردهای سیاست‌ خارجی جمهوری اسلامی را می‌توان ذیل آن تفسیر کرد، عدالت است.

این بیانات امام که:

مبنای جمهوری اسلامی بر عدالت اجتماعی است و حسن روابط با همه کشورهای، با احترام متقابل... (امام خمینی، ۱۳۸۷، ج ۹: ۷۱)

ملت آزاده ایران هم اکنون از ملت‌های مستضعف جهان در مقابل آنان که منطقشان توپ و تانک و شعارشان سرنیزه است کاملاً پشتیبانی می‌نماید. ما از تمام نهضت‌های آزادی‌بخش

در سراسر جهان که در راه خدا و حق و حقیقت و آزادی مبارزه می‌کنند، پشتیبانی می‌کنیم (امام خمینی، ۱۳۸۷، ج ۱۲: ۱۳۸) مبین همین راهبرد است. شاهد دیگر اهمیت جایگاه عدالت در گفتمان انقلاب اسلامی در این سخن رهبر انقلاب اسلامی دیده می‌شود:

در انقلاب اسلامی ما - که یک حرکت دینی بود - به طور طبیعی عدالت جایگاه ممتازی داشت و دارد. در شعارهای مردمی، در قانون اساسی، در بیانات امام راحل (رضوان الله علیه)، در گفتمان‌های موضعی و در زمان‌های مختلف و به مناسبت‌های مختلف که جمهوری اسلامی مطرح کرده، این جایگاه ممتاز دیده می‌شود... صلح یک ارزش مطلق نیست، یک ارزش نسبی است؛ یک جایی صلح خوب است، یک جایی صلح بد است، جنگ خوب است. اما عدالت اینجور نیست؛ عدالت یک ارزش مطلق است؛ یعنی هیچ جا نداریم که عدالت بد باشد. در جمهوری اسلامی ... سرلوحه‌ی دغدغه‌های نظام از اول انقلاب (عدالت) بوده... آن چیزی که ما نیاز داریم، آن چیزی که ما دنبالش هستیم، عدالت حداکثری است؛ نه صرفاً در یک حد قابل قبول؛ نه، ما دنبال عدالت حداکثری هستیم. (روزنامه‌ی کیهان، ۱۳۹۰: ۱۲)

در انقلاب اسلامی به اهمیت عدالت، همسو با هدف اولیه نبوت انبیاء و شرط تکامل حقیقی بشر و ثبات و ماندگاری حکومت‌ها تأکید می‌شود. به‌زعم نگارنده تمایز انقلاب اسلامی با سایر انقلاب‌ها در طرح اصل عدالت این است که تلقی آن از عدالت، روشی و ساختاری است و نه عدالت توزیعی یا عدالت نتیجه‌گرا. بدین معنا، اصلی که می‌تواند اصل مبنایی در تشکیل ساختارها و وضع قوانین و احصای نتایج مطلوب از آنها باشد، عدالت است. در اینجا سعی می‌کنیم نگاه ساختاری و روشی از عدالت را بیان کنیم.

عدالت‌ساختاری

اگر از زاویه عدالت با ساده‌ترین تعریفی که از آن می‌دانیم، یعنی دادن حق هرکسی و اینکه هر چیزی سر جای خودش باشد، به نظام بین‌الملل کنونی نگاهی بیندازیم، آنچه می‌بینیم هدر رفتن ارزش‌های بدیهی مطلوب بشر، زیر سایه نظام طبقاتی بین‌المللی و حفظ ساختار بالا به پایین آن است. کما اینکه در نظام کنونی، در تلاش برای رسیدن مردم به آزادی، صلح، برابری،

حق حاکمیت، عدم خشونت و ... سازمان ملل تشکیل شده و منشور آن تصویب می‌شود، اما قضاوت‌ها و مدیریت، تعریف، تعیین و تصدیق ارزش‌ها به دسته خاصی از بازیگران داده می‌شود که در نظام سلسله‌مراتبی مبتنی بر سرمایه‌داری در رأس هرم قرار دارند. در این صورت دور از واقعیت است که انتظار داشته باشیم برقراری همه‌ی ارزش‌های مدنظر، بدون اعمال سلیقه و در نظر گرفتن مصالح کلیت سیستم پیگیری شوند.

مهم‌ترین علت طرح آزادی به‌عنوان مبنا از سوی لیبرال‌ها، اتکا به «حق طبیعی» است. اما لیبرال‌ها هم که با بیان حق طبیعی انسان، آزادی را مبنا قرار می‌دهند، این نکته را بیان می‌کنند که آزادی در مقام ساختارسازی لاجرم و باید محدود شود. در واقع منظور وجود حق آزادی نیست. چرا که این مسئله‌ای بدیهی است که آزادی به‌عنوان یک ارزش، حق طبیعی انسان و حتی سایر موجودات دیگر است. اما سؤال اینجاست که آزادی در ساحت بین‌الملل که لاجرم باید محدود شود، چگونه و با چه چهارچوبی محدود شود؟ و آیا اصولاً ارزشی را که ناگزیر از محدود کردن آن هستیم، می‌توانیم به‌عنوان مبنا یا اصلی ساختارسازی‌ها قرار دهیم؟ در واقع اهمیت بحث عدالت از اینجا شروع می‌شود. مبنا قرار دادن عدالت در نظام‌سازی، به این معنا نیست که آزادی نباید وجود داشته باشد، بلکه هدف این است با نگاه از موضع برتر عدالت، موضع حق آزادی پیدا شود. در بستر عدالت به‌عنوان یک حسن در مجموع (توکلی، ۱۳۷۵) نه‌تنها تمام خیرها وجود دارد و محترم است، بلکه در مرحله‌ای بالاتر، تمام اصول جهانی و مشترک میان انسان‌ها، در صورتی به‌طور شایسته محقق می‌شوند که بستر اجرای آنان عدالت باشد.

با نگاه بستری به عدالت، از عدالت به‌عنوان اصلی موازی با سایر اصول صحبت نمی‌کنیم. عدالت به‌عنوان مفهومی فطری و عقلی مشترک مطرح می‌شود که برخلاف اصلی مانند آزادی در عرصه عمل به ضد خود تبدیل نمی‌شود. این نکته به این معناست که اگر در مسیر تحقق آزادی، به‌ناچار برای دفع شر باید آزادی را محدود کنیم، در عدالت با این بن‌بست مواجه نمی‌شویم. عدالت تبعات زیان‌بار نمی‌آفریند که در عمل نیازی به محدود کردن آن داشته باشیم، زیرا اگر چه تکیه بیش از حد بر یک ارزش و نگاه تک‌بعدی از زاویه آن، سبب می‌شود که آن ارزش در مرحله عمل و ساختارسازی به ضد خود تبدیل شود، مانند آنچه برای آزادی رخ داد، از آنجایی که عدالت در عدالت‌ساختاری به‌عنوان یک بستر در نظر گرفته می‌شود نه

به‌عنوان یک ارزش اخلاقی، بنابراین به ضد خود تبدیل نمی‌شود. به‌عبارت دیگر، آزادی باید براساس بستر عدالت تعریف، تفسیر و توزیع شود. در این معنا، آنچه نقش محوری و بستر را دارد، عدالت است. عدالت آزادی، وظایف و حقوق بازیگران، و سایر ارزش‌ها مانند صلح، برابری، حق دفاع، خوشبختی و... را تعریف می‌کند و معنا می‌دهد. با توجه به ظرفیت‌های بالقوه‌ای که در ساختارهای عادلانه وجود دارد، می‌توان این نکته را بیان کرد که آزادی تعریف شده در بستر عدالت، وسعت و احترام بیشتری از آزادی تعریف‌شده در لیبرالیسم، با توجه به توضیحاتی که داده شد، دارد. نتیجه دیگر، نگاه ساختاری و روشی به عدالت این است که اقامه آن قائم به افراد و دولت‌ها نیست و این ساختارها هستند که مولد عدالتند. در نتیجه امکان اعمال سلیقه متناسب با منافع‌ها در آن وجود ندارد. یعنی فارغ از تلاش کشورها برای کسب منافع بیشتر، اقدامات آنان در چهارچوب ساختارهای بین‌المللی خارج از چهارچوب عدالت نخواهد بود.

اقتضای دیگر نگاه بستری به‌عدالت این است که روش عادلانه در تحقق عدالت اصالت دارد (زریباف، ۱۳۹۳). درواقع نمی‌توان ادعا کرد که برای رسیدن به عدالت می‌توان از شیوه و مکانیسم ناعادلانه استفاده کرد. ساختار و روشی که عادلانه چیده نشده باشند، نمی‌توانند خروجی عادلانه داشته باشند زیرا آنچه اتفاق می‌افتد زایل شدن عدالت تحت فشار ساختارها و روش‌های تصمیم‌سازی و اجرائی ناعادلانه است. نتیجه روشی بودن عدالت، تحقق آن از ابتدای ورود به روش‌های عادلانه است. عدالت اصلی است که با گام برداشتن به‌سوی آن محقق شده و به تعبیری می‌توان گفت درحال‌شدن است. این نکته نشان‌دهنده پویایی عدالت است. یک ساختار یا روش عادلانه می‌تواند مدام در حال «عادلانه‌تر» شدن باشد و این نه‌تنها با عدالت ابتدای کار منافات ندارد بلکه مرحله‌ای پیشرفته‌تر از آن محسوب می‌شود. بنابراین، عدالت صرفاً وضعی بایسته و نتیجه انتهایی امور نیست بلکه عدالت به‌مثابه روش و رویکرد است و در هر سطحی و در هر شرایطی باید بدان پایبند بود. در نتیجه برخلاف آنکه در صورت تحقق کامل آزادی حقیقی هم باز باید آزادی را محدود کرد تا تضاد منافع ایجاد نشود، اما در صورت اجرای عدالت ساختاری حقیقی، نه تنها نیازی به محدود کردن عدالت برای عدالت نداریم بلکه خواست انسان‌ها و خرد عقلاء متوجه هرچه پیش رفتن به‌جلو برای عادلانه‌ترشدن ساختارها و تصمیم‌ها می‌شود.

ممکن است در اینجا این نکته مطرح شود که ضمانت اجرای عدالت ساختاری چیست؟

از منظر عدالت‌ساختاری، عدالت به‌عنوان یک ارزش اخلاقی هم‌پایه با سایر اصول که صرفاً اولویت دارد مطرح نمی‌شود، بلکه به‌عنوان میدانی لحاظ می‌شود که از ابتدای امر باید قواعد را در آن وضع کرد. در عدالت‌ساختاری، کوشش می‌شود قواعد بازی تغییر کند و ساختارها عادلانه‌چیده شود. ذکر این نکته ضروری است که با عدالت، آزادی و اختیار بشر سلب نمی‌شود، بنابراین نمی‌توان انتظار داشت هیچ‌گونه ظلم و خشونت‌ی رخ ندهد، اما ظلم‌ها و خشونت‌ها از حالت ساختاری و رسمی، به‌گونه‌ای که اکنون وجود دارد، به‌حالت موردی و ضدساختارها تبدیل می‌شوند. علاوه‌بر اینکه خود عدالت‌ساختاری لاجرم اثر طبیعی خود را خواهد گذاشت و از شدت و حدت آن کم خواهد کرد. این نکته دقیقاً نقطه‌ی مقابل شرایط کنونی است که قواعد بازی به‌گونه‌ای وضع و اجرا می‌شوند که غالباً مبتنی بر ظلم و است‌خدام‌گیری کشورها حتی با تمسک به زور و خشونت است. بنابراین ضمانت اجرای عدالت، خود ساختارها خواهند بود. برای اینکه روابط بین‌کشورها به روابط نابرابر منجر نشود، در نظام مبتنی بر عدالت تفاوت کشورها در نقطه صفر و در نتیجه تفاوت بهره‌وری‌ها و توانایی‌ها لحاظ می‌شود و بر مبنای آن قواعد وضع می‌شوند.

نکته‌ای که توجه به آن اهمیت دارد این است که عدالت امری اقامه‌ای است (زر بیاف، ۱۳۹۳). بدین معنی که عدالت خودبه‌خود و با ره‌اسازی مکانیسم‌های نظام تحقق پیدا نمی‌کند. با تمکین در برابر وضع موجود و شرایط ایجاد شده در نتیجه انتخاب‌ها و رفتارهای دولت‌ها، عدالت تحقق‌پذیر نیست؛ یعنی در عدالت‌ساختاری، تمسک به عدالت و خواست آن، مسئولیت‌آور است. دومین نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که برای اقامه عدالت و ساختن نظامی عادلانه نیازمند دو نوع عدالت هستیم. اول عدالت تنظیمی که به تکوین امور مربوط می‌شود و دومین بعد عدالت، عدالت حقوقی است که اشاره به وضع حقوق و قوانین عادلانه دارد. عدالت در تکوین و عدالت در تشریح با یکدیگر رابطه مستقیمی دارند و ما نمی‌توانیم اینها را بدون ارتباط با هم در یک نظام اجتماعی وارد کنیم.

عدالت تکوینی، اشاره به عدالت در تشکیل چیدمان ساختارها و وضع قوانین است. اما از آنجایی که خطا در امور انسانی امری طبیعی است، به عدالت حقوقی نیازمند می‌شویم. عدالت حقوقی به سنجش مجدد خروجی ساختارها و قوانین منتج از ساختارسازی‌های اولیه بر می‌گردد تا حق و حقوق افراد زایل نشود. این نکته به این معنی است که در عدالت‌ساختاری، با ظلم و

بی‌عدالتی‌های موردی (و نه ظلم ساختاری که خروجی طبیعی ساختارهای نظام باشد) مواجه خواهیم بود که ناشی از خطای انسانی است که با تکیه بر عدالت حقوقی و رفع آنها، عادلانه‌تر شدن نظام پیگیری می‌شود.

نکته بعدی که در تحقق عدالت ساختاری باید مطرح بشود لوازم آن است. در اقامه عدالت، پایه و اصل خواست افراد است (زریباف، ۱۳۹۳). از آنجایی که عدالت اصلی فطری است که همواره یکی از مهم‌ترین تمایلات و آرمان‌های انسان‌ها بوده است، می‌توان ادعا کرد عدالت هم برای آنها و هم به‌وسیله آنها باید اقامه شود. در حقیقت عدالت، صرفاً آرمانی که منتظر تحقق آن باشیم نیست، بلکه روشی است که بنابر خواست مشترک انسان‌ها باید اجرا شود و زمینه‌ساز تحقق سایر ارزش‌های مطلوب انسان‌ها باشد. اما توجه به این نکته نیز ضروری است که این خواست مردم در صورت ایجاد آگاهی و بیدار کردن فطرت آنها بروز می‌کند. از لوازم قطعی دیگر برای رشد و توان‌افزایی، ایجاد آگاهی و تولید دانش و بصیرت برای مردم است، به‌نحوی که بتوان مردم را در مسیر بهترین و عادلانه‌ترین انتخاب هدایت کرد، تصمیم‌ها را بر اساس عدالت‌خواهی شکل داد، به صحنه رفتارها و ساماندهی روابط مردمی و اجتماعی برای تأمین نیاز و تأمین حقوق انسانی توجه کرد و درمقابل نیز برای پرهیز و مقابله با مصادیق بی‌عدالتی علم کافی را به دست آورد. (زریباف، ناسخیان و سعیدی ۱۳۹۴). این نکته به درون‌زا بودن انگیزه طلب عدالت اشاره دارد. همان‌طور که گفته شد، خواست اقامه عدالت در فطرت همه انسان‌ها وجود دارد و وظیفه ما در عدالت‌ساختاری، معطوف کردن توجه‌ها به آن به‌عنوان بدیلی برای ساختارسازی‌ها و تنظیمات رفتارها در عرصه بین‌المللی است.

دلالت‌های عدالت‌ساختاری در مقام نظام‌سازی

از دو موضع می‌توان در بحث تنظیم امور براساس عدالت ساختاری وارد شد. موضع اول این‌که از زاویه یک بازیگر وارد شویم. در این مقام، باید تشریح‌کننده اعمال بازیگری از منظر عدالت باشیم که در نظامی حاکم با قوانین و ساختارهای خاص خودش محصور است و خواهان تنظیم اقدامات و سیاست خارجی خود بر مبنای عدالت ساختاری است. در این صورت با در نظر گرفتن محدودیت‌ها و فرصت‌ها، رویکردی ایجابی از روابط بین‌الملل مبتنی بر عدالت‌ساختاری در نظامی سلسله‌مراتبی ارائه می‌دهیم. موضع دوم این است که عدالت‌ساختاری را در مقام نظریه

نظام‌ساز مطرح کنیم. در این صورت طبیعتاً به دنبال ایجاد نظام و ساختارهای جدید خواهیم بود. اما از آنجا که گام اول ایجاد ساختار جدید، ساختار شکنی است، در این موضع، ضمن بیان مدلی ایجابی از عدالت‌ساختاری، بر از بین رفتن ساختار کنونی تأکید می‌شود.

همان‌طور که قبلاً مطرح شد، در عدالت‌ساختاری، تفکیکی بین روش رسیدن به عدالت و نتیجه برقراری عدالت وجود ندارد بلکه هر یک مقوم و تکمیل‌کننده دیگری است. بنابراین ذیلاً آنچه به عنوان روش تحقق عدالت‌ساختاری و نتایج آن انتظار می‌رود، توأمان مطرح می‌شود. مهم‌ترین بحثی که در عدالت‌ساختاری جای می‌گیرد، این است که نحوه‌ی توجه به حقوق انسان‌ها، چه حقوق فطری آنان و چه حقوق موضوعه، باید متوازن باشد. برخلاف تفکر لیبرالیسم مبنی بر اصالت آزادی و تحت‌الشعاع قرار گرفتن سایر ارزش‌ها از آن که در عمل منجر به قربانی شدن این ارزش‌ها در برابر آزادی می‌شد، در عدالت‌ساختاری، عدالت به عنوان بستری معرفی می‌شود که یک به یک حقوق کشورها به صورت متوازن تعیین می‌شود. به عبارت دیگر، در عدالت‌ساختاری، از حق آزادی حرف نمی‌زنیم بلکه از موضع حق آزادی می‌گوییم. ادعا این است که آزادی حقی است در کنار سایر حقوق انسان و نباید با تکیه تک‌بعدی بر یک ارزش، انسان‌ها را از سایر حقوقی که دارند محروم کرد. این رویکرد را توازن حق مدار می‌نامیم (زریبا، ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴). در توازن حق‌مدار، به احقاق مجموعه‌ای از حقوق به‌طور برابر و برای همه افراد تأکید می‌شود. یعنی نگاه یکسان به همه حقوق و برای همه انسان‌ها. اما ملزومات توازن در حق و حقوق چیست؟

اقتضای توازن حق‌مدار از بین بردن انحصار قدرت و جلوگیری از به‌وجود آمدن دوباره‌ی آن است. همان‌طور که در بخش قبلی اشاره شد، نظام سلسله‌مراتبی کنونی، دربردارنده‌ی شکل طبقاتی از کشورهاست که معیار چیدمان آن، تمرکز قدرت و ثروت در طبقات بالاتر است. در عدالت‌ساختاری این نکته بیان می‌شود که این انحصار قدرت در دست تعداد معدودی از کشورها، مهم‌ترین عامل قربانی شدن عدالت و وضع و اجرای تبعیض‌آمیز قوانین است. در صورت وجود انحصار قدرت است که قوانین با انتخاب و پذیرش صاحبان قدرت، توانایی مطرح شدن و یا استفاده به‌عنوان ابزار فشار و یا تعیین حدود اقدامات دولت‌ها را دارند. اما در مقابل، در نظام مبتنی بر عدالت‌ساختاری، نه تنها این تفاوت‌های فاحش قدرت و ثروتی که بین کشورها وجود دارد و قدرت‌هایی که در نتیجه آن بر پایه بی‌عدالتی و ظلم ایجاد شده‌اند باید از بین

بروند، بلکه چیدمان ساختارها و مکانیسم‌های اجرائی باید مانع از تشکیل مجدد نظام هرمی شود. در واقع در عدالت‌ساختاری، نظام مطلوب، نظامی شبکه‌ای از کشورهاست که بر مبنای اصول و قوانین موضوعه و در نسبت متناسبی از قدرت با هم در ارتباطند. قرار گرفتن کشورها در وضعیتی شبکه‌ای با نسبت متناسب تفاوت قدرت و ثروت، بنابر استعدادها و توانایی‌هایی که دارند، از تشکیل ساختارها و قوانین یک‌سویه و تبعیض‌محور جلوگیری می‌کند.

نکته‌ی دیگری که در بحث توازن حق‌مدار مطرح می‌شود این است که در ساختار شبکه‌ای کشورها همراه با میزان معقول و متناسب تفاوت در سطح قدرت، توانایی و قدرت بیشتر کشورها، مسئولیت آنان را بیشتر می‌کند. به عبارت دیگر، در عدالت‌ساختاری، رابطه قدرت و مسئولیت یک به یک است (زریباف، ۱۳۹۳). آنچه در این موضوع عدالت‌ساختاری را با وضع موجود قدرت‌ها که قدرت خود را وسیله‌ی دخالت در کشورها و استفاده از ساختارها و قوانین به نفع خود می‌دانند، متفاوت کرده است، وجود مسئولیت‌های ساختاری است. در این معنا، قدرت بیشتر، مسئولیت بیشتر می‌آورد و نه حق بیشتر. در عدالت‌ساختاری، کشورها بنابر جایگاهی که در نظام بین‌الملل دارند، در عین داشتن حقوق برابر مانند همه، نسبت به کشورهای کم‌توان‌تر از خود مسئولیت دارند. در اینجا بعد دیگری از نظام مبتنی بر عدالت‌ساختاری روشن می‌شود. همان‌طور که قبلاً اشاره شد در نظام سلسله‌مراتبی لیبرالیستی، نسبت بر خورداری از حقوق و بار تعهد و وظایف از کشورهای رأس هرم تا قاعده آن متفاوت است. در این نظام، بیشترین آزادی برای کشورهای رأس سلسله‌مراتب است و کمترین آزادی برای کشورهای مادون سلسله‌مراتب است. در این میان رابطه میان طبقات قدرت، برپایه استخدام‌پذیری است، بدین معنی که هر طبقه برای رسیدن به سطحی از منافع که رأس هرم آن را مجاز دانسته، باید در خدمت منافع طبقات بالایی خود قرار بگیرد و هم‌زمان طبقات پایین‌تر از خود را در خدمت خود در بیاورد. در نتیجه این رابطه، هیچ‌کشوری توانایی و اجازه جابه‌جایی در طبقات قدرت را ندارد و در واقع تا سطحی از منافع را می‌تواند کسب کند که تهدیدی برای صاحبان قدرت نباشد. در این روند، حتی اگر امتیاز ویژه‌ای به یکی از کشورهای میانی یا مادون هرم داده شود، متناظر صرف‌نظر کردن آن کشور از بخشی دیگر از حقوق خود است. آنچه در سیستم سلسله‌مراتبی اتفاق می‌افتد، رابطه کشورها بر مبنای آزادی نیست، بلکه بر مبنای استخدام‌گیری و استخدام‌پذیری (ذلت) است. ذلت در برابر کشورهای طبقات بالاتر و همچنین به ذلت خود در آوردن کشورهای

طبقات پایین‌تر^۱، اما در عدالت‌ساختاری، در نتیجه نظام شبکه‌ای و نبود انحصار قدرت، و در نتیجه مسئولیت کشورها، روابط مبتنی بر حفظ «عزت» کشورها شکل می‌گیرد. در این روابط، در عین مسئولیت‌ساختاری کشورها نسبت به کشورهای کم‌توان‌تر از خود و همچنین کمک به آنها، در برابر آنها صاحب حقوق نمی‌شوند. نوع کمک در این ساختار وابسته‌زا نیست بلکه کمک به رشد و ارتقای درون‌زا در کشورهاست. در نتیجه در این ساختار کشورها در رابطه‌ای مبتنی بر عزت، توانایی ارتقای دارند و این شیوه رشد در آنان وابستگی‌زا نیست.

در جمع‌بندی آنچه گفته شد می‌توان گفت از بین بردن انحصار قدرت در عرصه بین‌المللی و وضع قوانین بر پایه‌ی توجه یکسان به همه‌ی حقوق و برابر برای همه، و توجه به رابطه یک به یک قدرت و مسئولیت، تفاوت ماهوی در ساختارهای بین‌المللی ایجاد می‌کند که مهم‌ترین اثر آن در کاهش بی‌عدالتی‌ها و ظلم‌ساختاری است. نتیجه ساختارها و قوانینی که بر پایه‌ی عدالت‌ساختاری چیده شده باشند، خشونت‌ساختاری نخواهد بود بلکه در این شرایط، به دلیل اختیارات انسان، شاهد خشونت‌های موردی خواهیم بود که لاجرم به دلیل عدالت‌تکوینی و حقوقی، از تعداد و گستره‌ی آن کاسته خواهد شد. دلیل این نکته اولاً، این است که کشورهایی که خواهان پیگیری منافع از راه ساختارها هستند، مجبور به نادیده گرفتن بخشی از حقوق خود یا دیگران نیستند، ثانیاً، به علت عدم پشتیبانی ساختاری و قانونی در خشونت‌ها، هزینه روی آوردن به خشونت برای کسب منافع به دلیل غیررسمی و ضدساختاری بودن آن و همچنین مقاومت ساختار بین‌المللی در برابر آن بالا می‌رود.

دلالت‌های عدالت‌ساختاری برای نقش‌آفرینی در نظام موجود

در این مبحث از موضع اول به عدالت‌ساختاری می‌پردازیم. در این موضع نقشی که بازیگر در قالب عدالت‌ساختاری و گفتمان انقلاب اسلامی، با توجه به نظام حاکم کنونی و محدودیت‌ها و فرصت‌های موجود باید ایفا کند بررسی می‌شود.

همان‌طور که گفته شد، خشونت‌ساختاری نتیجه نظام سلسله‌مراتبی و ساختارهای مقوم آن است. در این راستا، یکی از اصول بنیادین انقلاب اسلامی، مبارزه با قدرت‌های توسعه‌طلب و مستکبر بوده است.

۱. این ایده را برای اولین بار در مصاحبه‌ای که با آقای دکتر زریباف داشتم از ایشان شنیدم.

رهبران انقلاب اسلامی، همیشه تأکید داشته‌اند که وجود قدرت‌هایی که قدرت خود را بر پایه‌ی نابودی و استثمار دیگر کشورها کسب کرده‌اند علت اصلی ظلم‌های گسترده در عرصه بین‌المللی هستند.

امام به این موضوع این‌گونه اشاره می‌کند:

و شما ای مستضعفان جهان و ای کشورهای اسلامی و مسلمانان جهان بپاخیزید و حق را با چنگ و دندان بگیرید و از هیاهوی تبلیغاتی ابرقدرتها و عمال سرسپرده آنان نترسید؛ و حکام جنایتکار که دسترنج شما را به دشمنان شما و اسلام عزیز تسلیم می‌کنند از کشور خود برانید؛ و خود و طبقات خدمتگزار متعهد، زمام امور را به دست بگیرید و همه در زیر پرچم پرافتخار اسلام مجتمع، و با دشمنان اسلام و محرومان جهان به دفاع برخیزید؛ و به سوی یک دولت اسلامی با جمهوریهای آزاد و مستقل به پیش روید که با تحقق آن، همه مستکبران جهان را به جای خود خواهید نشانند و همه مستضعفان را به امامت و وراثت ارض خواهید رساند. (امام خمینی، ۱۳۸۷، ج ۲۱: ۴۴۹)

مرزبندی مفهومی گفتمان حاکم بر عرصه روابط بین‌الملل و گفتمان انقلاب اسلامی با شاخصه‌ی عدالت‌خواهی در مواضع رهبر انقلاب اسلامی نیز این‌گونه مطرح شده است:

در مقابل این پرچم (پرچم انقلاب اسلامی)، در مقابل این گفتمان، گفتمان جاهلیت امروز دنیا است. گفتمان اسلامی، طرفدار عدالت است، طرفدار آزادی بشر است، طرفدار از بین رفتن زمینه‌های استکبار و استعمار است، طرفدار نابودی نظام سلطه در همه‌ی جهان است؛ یعنی در دنیا دو جناح سلطه‌گر و سلطه‌پذیر وجود نداشته باشد؛ این گفتمان نظام اسلامی است؛ این همان پرچمی است که دست شما است. نقطه‌ی مقابل آن، یک گفتمان ظالمانه، زورگویانه، متکبران و خودخواهانه است از سوی قدرت‌های انحصارطلب عالم، قدرت‌های سلطه‌گر عالم که متکی به بنگاه‌های اقتصادی بزرگ جهانند؛ همیشه دنیا بوده‌اند، امروز هم هستند؛ در گذشته با صراحت و وقاحت آشکار زبانی، حقیقت خودشان را نشان می‌دادند؛ امروز در پوشش‌های گوناگون الفاظ زیبا، مثل حقوق بشر، مثل عدم خشونت و امثال اینها، منافقانه و ریاکارانه کار خودشان را پیش می‌برند.^۱

با توجه به این نکته که تشکیل هر ساختار جدیدی نیازمند از بین بردن ساختار کنونی

۱. سخنان رهبر انقلاب در دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین (ع)

است، انقلاب اسلامی با زیر سؤال بردن هژمونی کشورهای رأس هرم، آنان را طاغوت می‌داند و راه رسیدن به صلح و ریشه‌کنی خشونت را در اضمحلال قدرت آنان می‌داند. بدین معنی که کشورهایی که اکنون به‌واسطه‌ی بهره‌کشی از ملت‌های دیگر به ابرقدرت‌های کنونی تبدیل شده‌اند و به‌علت حضور در جایگاه بالای هرم بیشترین آزادی عمل در عرصه‌ی بین‌المللی را دارا هستند و به‌واسطه‌ی این آزادی با قوانین بین‌المللی گزینشی برخورد می‌کنند، باید قدرت‌شان از بین برود و در گام بعدی، در یک نظام متناسبی از قدرت که آن را نظام شبکه‌ای می‌نامیم، قرار بگیرند.

مطابق با عدالت در گفتمان انقلاب اسلامی (عدالت‌ساختاری)، نگاه یکسان به همه کشورها در وضع قوانین، و همچنین توجه به همه حقوق به‌طور برابر، سبب برقراری توازن میان کشورها می‌شود که این خود در پرهزینه‌تر کردن تمسک به خشونت نقش به‌سزایی دارد. راهکار انقلاب اسلامی در قالب عدالت‌ساختاری، برای از بین بردن انحصار قدرت، تشکیل جبهه‌ای از کشورهای مورد ظلم واقع شده برای مقاومت و مبارزه با قدرت و توسعه‌طلبی کشورهای رأس هرم است. باید بسیجیان جهان اسلام در فکر ایجاد حکومت بزرگ اسلامی باشند و این شدنی است. چرا که بسیج تنها منحصر به ایران اسلامی نیست، باید هسته‌های مقاومت را در تمامی جهان به‌وجود آورد و درمقابل شرق و غرب ایستاد (امام خمینی، ۱۳۸۷، ج ۲۱: ۱۹۵). بنابراین ابتکار انقلاب اسلامی، تشکیل این هسته‌های مقاومت با محرک درونی عدالت‌خواهی است که در نظام شبکه‌ای و نه هر می‌قرار می‌گیرند و با مقاومت در برابر تمرکز و انحصار قدرت زمینه‌ی رسیدن برقراری توازن حق‌مدار را فراهم می‌کنند.

در واقع می‌توان گفت این هسته‌های مقاومت، به‌عنوان بازیگران اصلی در ساختار نوین عدالت‌بنیان، بدیلی برای دولت ملت‌های کنونی خواهند بود که در نظام شبکه‌ای بین خود روابطی بر مبنای عدالت تنظیم خواهند کرد و بدین ترتیب در برابر انحصار قدرت مقاومت می‌کنند.

اقتضای مقاومت در برابر سلطه بنا بر گفتمان انقلاب اسلامی، خود کفا بودن این هسته‌های مقاومت است. کشورهای وابسته طبیعتاً توان مقابله با قدرت‌ها را نداشته و اجباراً برای تأمین منافع خود، در خدمت سیاست‌های توسعه‌طلبانه آنان قرار می‌گیرند. تأکید دیگری که سیاست‌های اعلام شده از سوی رهبران انقلاب اسلامی دیده می‌شود این است که این خود کفایی، همان‌طور

که قبلاً گفته شد، باید به صورت درون‌زا باشد، زیرا شرط مهم عدم وابستگی، این است که رشد و ارتقای آنان بنابر سیاست‌ها و منافع دیگر کشورها متوقف یا کند نشود. نتیجه مقاومت در برابر انحصار قدرت و خودکفایی هسته‌های مقاومت، نظامی متوازن است که قوانین و ساختارهای روابط بین هسته‌ها را در بستر عدالت شکل می‌دهد. در این شرایط، نه تنها منافع کشورها قربانی نمی‌شود، بلکه کامل‌تر و بدون نادیده گرفته شدن برخی حقوق آنان و اعطای امتیازات، در قبال تحقق بخشی از حقوق مسلم خود، به دست می‌آیند. این مهم علاوه بر مقاومتی که به صورت درون‌زا در برابر انحصار قدرت وجود دارد، مانع از وجود خشونت‌های ساختاری و گسترده در عرصه‌ی بین‌المللی می‌شود.

در این میان، انقلاب اسلامی ایران با تشکیل یک نمونه از این هسته‌های مقاومت، به عنوان الگویی پیش روی سایر کشورها قرار می‌گیرد که با نفی سلطه نظام هرمی و مقابله با انحصار قدرت، سعی دارد استراتژی‌های خود را در سیاست خارجی بر مبنای عدالت‌ساختاری تنظیم کند.

انقلاب اسلامی با تأکید بر نگاه برابر به همه‌ی ملت‌ها، سعی در ارتقای کشورهای کم‌توان را دارد تا بتوانند در عرصه‌ی بین‌المللی حقوق خود را پیگیری کنند. شاخصی که در مسیر ارتقای سطح قدرت بازدارندگی این کشورها مهم است کمک به رشد درون‌زا در آنهاست، یعنی از کمک‌هایی که وابستگی اقتصادی یا فنی را ایجاد می‌کند پرهیز شود. علاوه بر این، احترام و حفظ استقلال و عزت کشورها در این فرآیند بسیار مهم است. نمونه این رویکرد را می‌توان در کمک‌های ایران به گروه‌های مردمی مبارز در برابر رژیم صهیونیستی دید که علی‌رغم وجود پشتیبانی، بر ارتقای آنان براساس ظرفیت‌های درونی‌شان تأکید می‌شود. به عنوان مثال، یکی از کمک‌هایی که به آنان ارائه می‌شود کمک فنی و تکنولوژی و حضور مستشاری است.

راهکار دیگر انقلاب اسلامی برای از بین بردن عوامل خشونت در بستر عدالت‌ساختاری، بیدار کردن فطرت‌ها و آگاهی بخشی به ملت‌هاست. همان‌طور که گفته شد اقامه عدالت باید بر پایه‌ی اراده‌ی افراد و به وسیله‌ی خود آنان صورت گیرد تا خصلت درون‌زایی و مقاومت تحقق پیدا کند. در این مسیر انقلاب اسلامی می‌کوشد با بیدار کردن انگیزه‌ی درونی عدالت‌خواهی ملت‌ها و شناساندن عامل اصلی بروز ظلم و خشونت، آنها را به مسیر اجرای عدالت و اتخاذ سیاست‌ها براساس حکمت بکشاند. رهبران انقلاب اسلامی با هشدار به دولت‌مردان کشورها،

حتی کشورهایی که سهم نسبتاً زیادی از انباشت قدرت را دارند، وابسته بودن توسعه و رشد و همچنین نقش آفرینی آنان را به امیال و منافع رأس هرم تذکر می‌دهند و از آنان می‌خواهند به دنبال استقلال حقیقی و رشد دورن‌زا خود باشند تا مجبور به دفاع از سیاست‌های خشونت‌زا و پرداخت هزینه مالی و انسانی در راستای تأمین منافع رأس هرم نباشند.

در دنیا یک زنجیره وجود دارد که در رأس آن، همین چند کشور استکباری دنیا یعنی آمریکا و بعضی از کشورهای اروپایی قرار دارند، که خودشان را کشورهای پیشرفته عالم می‌دانند. اینها در رأس زنجیره‌اند و پشت سرشان هم کشورهای کوچک و فقیر و ضعیف و دولت‌های غیرمردمی قرار دارند که توسط همان زنجیره، به طرفی کشیده می‌شوند. آن کشورهای زنجیره‌ای، هر کاری که خودشان می‌خواهند و هر جهتی را که مایل‌اند انتخاب کنند، بر آن پشت سری‌ها تحمیل می‌کنند. این بیچاره‌ها هم، آن زورگویان را به زورگویی عادت داده‌اند... تفصیر زورگویی دولت‌های گردن کلفت زورگوی امروز، مقدار زیادی به گردن رژیم‌هایی است که به خاطر ضعف خودشان، آنها را به پررویی و پرتوقعی و زورگویی عادت داده‌اند. در این میان خطاب ایران اسلامی این است که خودتان باشید، مستقل باشید، ملت‌های خودتان را داشته باشید، خودتان را اداره کنید، به فرهنگ و استقلال و راه خودتان پایبند باشید، چرا دنباله‌روی می‌کنید؟... البته به نظر من، در این قضیه (قطع روابط دیپلماتیک با ج.ا.ا) اینها فریب صهیونیست‌ها و امریکایی‌ها را خوردند؛ یعنی زیر فشار امریکایی‌ها قرار گرفتند^۱.

علاوه بر این، بنابر اینکه گفتمان انقلاب اسلامی، نظریه‌ای صرفاً ایده‌آلیستی نیست و به واقعیت‌های موجود نیز توجه دارد، می‌کوشد تا از ظرفیت‌های موجود نظام بین‌الملل کنونی نیز برای احقاق حق خود و سایر ملت‌ها و کاهش خشونت‌ها استفاده‌ی بهینه را داشته باشد. در این راستا، استفاده از تریبون‌های بین‌المللی، مذاکره با سایر کشورها، عضویت در نهادهای بین‌المللی به‌همین علت است که بنابه حکم مصلحت، از فرصت‌ها و ظرفیت‌های نظام بین‌المللی برای رسیدن به اهداف خود بهره‌بردار بدون اینکه در این نظام آن حل شود.

۱. مقام معظم رهبری، ۱۳۶۷/۲/۱۰.

جمع بندی

در جمع بندی این بخش می توان گفت ابتکار انقلاب اسلامی برای دستیابی به جهانی عاری از خشونت در قالب عدالت ساختاری، اولاً، از بین بردن انحصار قدرت توسط هسته های مقاومت در ملت های ظلم کشیده برای مبارزه با ابرقدرت ها و در نتیجه تشکیل نظامی شبکه ای از قدرت هاست که در وضعیت متناسبی از تفاوت سطح قدرت قرار دارند و دوم تلاش برای توجه متوازن به همه ی حقوق ملت ها با رعایت برابری میان آنان و در نتیجه برقراری توازن حق مدار میان کشورهاست. از آنجایی که در توازن حق مدار قدرت بیشتر کشورها، برای آنها حق بیشتر نمی آورد بلکه ایجادکننده مسئولیت بیشتر است، کشورهایی که در چهارچوب نظام شبکه ای قدرت بیشتری دارند، مسئولیت بالا کشیدن کشورهای پایین تر از خود را دارند که شرط مهم این کار در عدالت ساختاری، حفظ عزت کشورها و کمک به رشد درون زا در آنان بدون ایجاد وابستگی است. اقتضای ارتقای جایگاه کشورها به صورت درون زاء، رشد آگاهی مردم و بیدار شدن فطرت عدالت خواه آنان و سپس نشان دادن راه درست احیای عدالت به آنان است. در نتیجه ی این روش، در نظام سلسله مراتبی با شاخصه تمرکز قدرت در رأس و ساختاری که عامل اصلی تولید خشونت محسوب می شود، ساختار شکنی رخ می دهد و زمینه برای ایجاد ساختار نوین مبتنی بر عدالت ساختاری فراهم می شود. در ساختار اخیر، نبود تفاوت فاحش قدرت میان کشورها و برقراری ساختارهایی که به شیوه ی عدالت محور ساخته شده اند، خشونت و ظلم، نتیجه ی طبیعی سیاست ها و اقدامات خروجی از ساختارها نخواهد بود و علاوه بر کم شدن گستره و وسعت آنها، خشونت ها به حالت موردی درآمد و بنابراین هزینه ی آن برای ایجادکنندگان آن، بالا می رود.

منابع

- اسدی، ناصر، نگار قنوتی و امیر رضایی پناه. (۱۳۹۴) «چهارچوبی تحلیلی برای بررسی گفتمان سیاست خارجی امام خمینی، ایدئولوژی، استراتژی و دیپلماسی»، پژوهش‌های راهبردی سیاست، شماره ۴۲.
- پتراس، جیمز. (۱۳۹۱) «امپریالیسم قانونی و قوانین بین‌المللی: مبانی حقوقی جنایات جنگی، بدهی‌ها و استعمار»، ترجمه مرضیه خادمی، مجله سیاحت غرب، سال دهم، شماره ۱۱۴.
- توحیدفام، محمد. (۱۳۸۳) چرخش‌های لیبرالیسم، انتشارات روزنه، چاپ اول.
- توکلی، جواد. (۱۳۷۵) مبانی نظری عدالت اجتماعی، بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۷)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(۵).
- خواجه‌سروی، غلامرضا. (۱۳۸۶) «فراز و فرود گفتمان عدالت در جمهوری اسلامی ایران» دانش سیاسی، سال سوم، شماره دوم.
- دهقانی، فیروزآبادی. (۱۳۸۹) «تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر نظریه‌های روابط بین‌الملل»، مطالعات انقلاب اسلامی، شماره ۲۰.
- رواسانی، شاپور. (۱۳۸۲) «عدالت چیست»، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۹۲-۱۹۱.
- روزنامه‌ی کیهان (۱۳۹۰) شماره ۱۹۹۵۱.
- زریباف، سیدمهدی، علی‌اکبر ناسخیان و علی سعیدی. (۱۳۹۴) «عدالت به مثابه روش»، دو فصلنامه مطالعات اقتصاد اسلامی، شماره ۱۵.
- زریباف، سیدمهدی. (۱۳۹۳) مبانی نظریه عدالت ساختاری (ولایی) مؤسسه مبانی و مدل‌های اقتصادی، چاپ داخلی.
- صدر، محمدباقر. (۱۳۹۳) اقتصاد ما، ترجمه ابوالقاسم حسینی ژرفا، پژوهشگاه علمی تخصصی شهید صدر، چاپ اول.

